

مسئله اول:

- (۱) چنانکه گفتیم در روایات نصل، خف، ریش و حمام و مصارعه مورد استثناء واقع شده اند. در روایت ۶ (مرسله صدوق) ذیل ۹ (علاء بن سیابه)، نصل، ریش، حافر، خف. روایت ۹ (مرسله دیگر صدوق)، خف، حافر و ریش روایت‌های ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، خف، حافر و نصل را از حرمت استثناء کرده اند.
- (۲) در معنای خف و حافر ظاهراً اختلافی نیست و «حافر» به معنای «سُم» است و «خُفّ» به معنای پای شتر است (آن را قدم هم معنی کرده اند^۱) به همین جهت برای «حافر» اسب، الاغ و قاطر را مصداق دانسته اند.^۲ و درباره «خف» هم به اعتبار لفظ می توان گفت که شامل شتر و فیل می شود^۳ اما در حالی که بحث در خف را صاحب مسالک اجماعی می داند و مرحوم صاحب جواهر می نویسد «بلا خلاف اوجده»^۴ مرحوم صاحب حدائق شمول آن را نسبت به «فیل» رد می کند و می نویسد:
- « أنه لا خلاف بين أصحابنا (رضوان الله عليهم) فيما ذكر من دخول الإبل و الفيلة تحت الخف، و الفرس و البغل و الحمار تحت الحافر، و انما نقل الخلاف عن بعض العامة في الفيل؟ قال: لأنه لم يحصل به الكر و الفر فلا معنى للمسابقة عليها، ورد بعموم الخبر، و كذا نقل الخلاف عن بعضهم في جواز المسابقة على البغل و الحمار، قال: لأنهما لا تقاتل عليهما غالباً، و لا يصلحان للكر و الفر، و رد أيضا بما رد به سابقة.
- أقول: لا يخفى أنه بالنظر الى ما قدمنا نقله عنهم، من أن فائدة هذا العقد و تعلم السبق و الرماية هو الممارسة لذلك، لأجل جهاد أعداء الدين، فان قول هذين القائلين من العامة هنا لا يخلو من قرب، فان الجهاد لا يقع على هذه المذكورات لا سابقاً و لا لاحقاً، و يؤيده أن الإطلاق في الأخبار انما يحمل على الأفراد الشائعة المتكثرة الوقوع، دون الشاذة النادرة الوقوع، فضلا عن غير الواقعة بالكلية»^۵ [نوق: ج ناقه]
- و رياض هم می نویسد که حتی اگر لغت خف شامل فیل شود، می توان مدعی شد که این لغت منصرف از آن است و فقط شامل شتر می شود و لذا باید برای خروج از قاعده اولیه «حرمت قمار»، به اندازه



۱. الفائق؛ زمخشری، ج ۲، ص ۱۰۳

۲. جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۹

۳. همان

۴. همان

۵. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۳۶۳



قدر متیقن بسنده کرد. البته ایشان در پایان می نویسند این سخن در صورتی گفته می شود که اجماعی در مسئله نباشد^۱

مرحوم صاحب جواهر این مطلب را رد می کند و می نویسد:

« لکنه فی غیر محله ، إذ هو کالاجتهاد فی مقابله النص ، ودعوی انصرافه إلى الأول خاصة

ممنوعة ، علی أن کر کل حیوان وفراره بحسب حاله»^۲ [الأول: شتر]

ما می گوئیم: جنگ با فیل از امور بسیار رایج بوده است و شمول لفظ بر فیل ظاهراً به دلالت لفظی

است

(۳) اما درباره «حافر» چنانکه خواندیم، برخی از اهل سنت بحث را فقط به «اسب» محدود کرده اند و

صاحب حدائق هم به این قول گرایش دارد.^۳

مرحوم صاحب ریاض هم همین مسیر را پیموده و با اشاره به سخن صاحب مسالک می نویسد که شهید

ثانی، الاغ و قاطر را به اسب ملحق کرده است:

« قال: لدخولها تحت الحافر، وصلاحيتها للمسابقة عليها فی الجملة، وخالف فیهما بعض

العامة، لأنهما لا یقاتل علیهما، ولا یصلحان للکر والقره.

قال: النص حجة علیه وفيه ما مر من النظر، بعد الالتفات إلى ما ذكره فی فائدة مشروعیة

السباق مما تقدم ذكره.

ولا ریب أن الغالب فی الحافر الذی یحارب علیه إنما هو الخیل، ولذا اقتصر علیه فی

النصوص المتقدمة، ویشير إليه ما حکاه بعض الأجلة من أن أمير المؤمنین (علیه السلام): کان

یركب فی الحرب بغلة رسول الله (صلی الله علیه وآله) فعوتب علی ذلك، فقال: إنی لا أفر

عمن أقبل، ولا أتبع من أدبر، والبغلة تکفینی.

فیشکل حمل النص علی غیره، مع مخالفة السباق علیه الأصل المتقدم.

والصلاحیة للمسابقة فی الجملة غیر مجد فائدة، بعد عدم ظهور الدخول فی إطلاق الروایة.

فلم یبق إلا نفی الخلاف الذی ادعاه، فإن تم، وإلا كما هو الظاهر، لأنه فی المختلف وغیره

حکی الخلاف فی المسابقة علیهما عن الإسکافی.

فالرجوع إلى الأصل المتقدم أولى.^۴

۱. ریاض المسائل، ج ۹، ص ۴۰۶

۲. جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۹

۳. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۳۶۳

۴. ریاض المسائل، ج ۹، ص ۴۰۷



مرحوم صاحب جواهر، این استدلال را رد می کند و آنچه درباره ی جنگ امیرالمومنین (ع) بر بغله رسول الله (ص) وارد شده است را اتفاقاً دال بر امکان کرّ و فرّ می داند^۱ ما می گوئیم:

به نظر می رسد با توجه به شمول لفظ، ادعای انصراف باطل است و چنانکه مرحوم صاحب جواهر گفته است، روایت جنگ مولی الموحدين دال بر جواز است.

(۴) اما «نصل» به معنای قسمت آهنی تیر یا شمشیر معنی شده است.^۲ صاحب جواهر به تبع صاحب شرایع، نصل را، «سهم (تیر)، نُشَاب (نوعی تیر، خراب (آلت جتگی، چوب دستی، سکین (چاقو)، رُمح (نیزه)» برمی شمارد (توجه شود که نُشَاب و تیر به یک معنی هستند) این در حالی است که ظاهراً نصل نام قسمت آهنی و فلزی تیر و شمشیر است و شاید به همین جهت مرحوم صاحب ریاض به تبع محقق حلی (در المختصر النافع) شمشیر را هم از مصادیق نصل برشمرده است.^۳

صاحب جواهر ابتدا مطلبی را از شهید ثانی نقل می کند و سپس آن را نقد می کند:

«إن حصر النصل فيما ذكر هو المعروف لغة، و عرفا، فلا يدخل فيه مطلق المحدد كالدنبوس وعصا المرافق إذا جعل في رأسها حديدة ونحو ذلك عملا بالأصل السابق» ولكن مع ذلك قال: «ويحتمل الجواز بالمحدد المذكور، إما لادعاء دخولها في الأصل، أو لإفادتها فائدة النصل في الحرب، حيلة على جواز الفعل نظرا إلى دخوله بذلك في النصل» وهو كما نرى، ضرورة أنه لا وجه للاحتمال المزبور بعد الاعتراف بأن الحصر المزبور هو المعروف لغة و عرفا، فإن ادعاء دخولها يكون غلطا حينئذ، كدعوى لحوقها في الحكم وإن لم تدخل في الموضوع كما هو واضح.^۴

[المحدد: آهنی / دنبوس در لغت نیست و ظاهراً صحیح آن دَبّوس است به معنای گرز آهنی و باتوم] (۵) و «ریش» هم لباس پرنده و پَر پرنده دانسته شده است.^۵ اما سرائر این لغت را به معنای «تیر (بدون اشاره به پَر» معنی کرده است.^۱ این لغت را صاحب حدائق، «کبوتر» معنی کرده است.^۲ (و به همین جهت به جواز مسابقه در کبوتر بازی حکم کرده است)

۱. جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۸

۲. کتاب العین، ج ۷، ص ۱۲۴؛ المحکم والمحیط، ج ۸، ص ۳۲۵؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۶۲

۳. ریاض المسائل، ج ۹، ص ۴۰۵

۴. جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۹

۵. کتاب العین، ج ۶، ص ۲۸۳؛ المحکم والمحیط، ج ۸، ص ۱۰۲؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۳۰۸



شهید ثانی هم به گونه ای «ریش» را معرفی می‌کند که آن را «تیر همراه با پَر» معرفی می‌کند:

«یدخل السهم فی الریش إذا إشتمل علیه [یعنی اگر تیر مشتمل بر پَر باشد] تسمیة للشیء

بإسم جزئه»^۲

این مطلب از تاج العروس قابل استفاده است چرا که این کتاب می‌نویسد به «تیر پَر دار» «مَریش» و «مُریش» می‌گویند و «ریش» اسم «تیر» (به طور مطلق) است. این مطلب را لسان العرب هم مطرح کرده است.^۳

۶) و اما در باره معنی حمام هم ذیل روایت شماره ۹، سخن گفتیم و حتی اگر آن سخن هم کامل نباشد، با احتمال آن، استدلال به روایت درباره «لعب مع الرهن با کبوتر» مخدوش می‌شود (این مطلب را می‌توان از روایت ۱۹ و ۲۰ هم استفاده کرد که «نفی حمام و جناح» را از خبر رسول الله حکایت می‌کند). البته این اشکال که بازی با کبوتر ربطی به آمادگی جنگی ندارد^۴، قابل رد است چرا که در آن روزگار، کبوتران وسیله بسیار مهمی برای انتقال پیام بوده‌اند و کبوتر بازی می‌توانسته است به همان جهتی که در اسب سواری و تیراندازی مطرح شد، حلال شود.

۷) هم چنین روایتی هم متضمن مصارعه بود (روایت در درر اللئالی - شماره ۱۷-)

۸) لازم است اشاره کنیم که منابع اهل سنت از عایشه نقل شده است که وی سه بار در «قَدَم» (در پیاده روی، یا دوندگی) با پیامبر (ص) مسابقه داده است و دو بار از پیامبر (ص) بُرده است.^۵ اما ابن جنید آن را به سبب اینکه همراه با «رهن» نبوده است، دال بر اصل جواز «مسابقه دادن مسابقه بدون رهن» دانسته است.^۶

مسئله دوم

مرحوم صاحب جواهر می‌نویسد که اگر مسابقه بین دو گروه هم باشد، جایز است و برای این مطلب به اطلاق ادله و روایت ۱۳ تمسک می‌کنند و نحوه مسابقه جمعی را چنین برمی‌شمارد:

۱. السرائر، ج ۲، ص ۱۲۴

۲. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۳۶۱

۳. شرح اللمعه، ج ۴، ص ۴۲۲

۴. تاج العروس، ج ۱۷، ص ۲۳۰؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۳۸۹

۵. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۳۶۵

۶. المغنی (ابن قدامه)، ص ۳۰۰ به نقل از فقه الصادق؛ ج ۲۸، ص ۳۱۵

۷. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۳۶۴

« والمراد من تناضل الحزبين إيقاع العقد بين الجماعتين ولو بوكالة كل جماعة واحدا منها،

ويكون كل حزب فيما يتفق لهم من الإصابة والخطأ كالشخص الواحد»^۱

ما می‌گوییم: این مطلب، جواز مسابقات گروهی را در هر جا که حکم به جواز کردیم، ثابت می‌کند.

مسئله سوم

چنانکه خواندیم روایات ۱۴، ۲۲، ۲۳ و ۲۴ تنها متضمن ۳ عنوان در استثناء هستند: خف، حافر و نصل

و روایت ۶ و ذیل ۹، متضمن چهار عنوان هستند: خف، حافر، نصل و ریش.

و روایت ۹، متضمن ۳ استثناء است: خف، حافر و ریش

و روایت ۱۷ هم مصارعه را مورد اشاره قرار داده است.

این مطلب باعث یک سوال می‌شود که جمع بین روایات چگونه است:

در نگاه ابتدایی، این روایات با یکدیگر معارض هستند. و لذا روایت کُشتی گرفتن به سبب ضعف سند، توان

مقابله با روایات دیگر را ندارد. چرا که در روایت علاء بن سیابه (روایت ۹) به صراحت ما عدا ذلک را قمار

حرام می‌داند.

اما درباره سایر روایات، اگر به جمع عرفی دست پیدا نکنیم، لاجرم باید به قواعد تعارض تن دهیم.

اما:

با توجه به اینکه گفته شده است «ریش» به معنای تیر است^۲ و یا به معنای «تیری است که در آن پَر»^۳ باشد،

می‌توانیم به راحتی بگوییم بین ۳ دسته اصلی روایات تنافی وجود ندارد و آنچه استثنا شده است، «نصل»،

«حافر» و «خف» است و ذکر «ریش» در مواردی به جای نصل و یا در کنار آن، از باب ذکر خاص به جای

عام و یا از باب عطف خاص به عام است. و چنین عطفی در صورتی که استعمال خاص زیاد باشد، جایز است.



۱. جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۴۰

۲. شرح اللمعه، ج ۴، ص ۴۲۲

۳. ن ک: السرائر، ج ۲، ص ۱۲۴